

نمی دانم از کجا شروع کنم و بگویم این اتفاق چگونه افتاده. طبق خبرهایی که شنیدم می گفتند بیماری رایج از فردی که تازه از فضا به زمین آمده بود به وجود آمده است. این بیماری هنوز وارد کشور من نشده بود. من از طریق اخبار و صفحه های مجازی همه چیز را دنبال کردم و جست و جو کردم که به فضا سفر کنم و ببینم این چه بیماری ای است که اینگونه تمامی کشورها و نقاط زمین فرا گرفته است. و سایلیم را جمع کردم و سوار سفینه شدم. از بیشتر سیاره ها مثل نپتون و اورانوس و کیوان و... گذشتم. به گمانم راه را اشتباه آمده بودم. رفتم و تمام جهان را دور دور کردم تا به مریخ (بهرام) رسیدم. به سختی به آنجا رسیدم. در بین راه با گودال ها و سنگ های داغ و... رو به رو شدم. چون میگفتند این بیماری از فضا به زمین انتقال پیدا کرده ترسیدم که از سفینه ی خود پیاده شوم. در آنجا که بودم چیز عجیبی ندیدم. هیچ چیز جز آدم های فضایی برایم جای سوال نبود. آدم فضایی ها را که دیدم بسیار عجیب بودند. یکی از آن ها سه دماغ و دیگری شش پا و آن یکی چهار تا دست و ...! آنهایی که یک دماغ داشتند یک پارچه به دور دهان و بینی خود بسته بودند. آن هایی که دو دماغ داشتند دو تا پارچه و.....

هر کدام از آن ها به تعداد دماغ هایشان پارچه بسته بودند... چهار آدم فضایی آمدند و به سفینه چسبیدند. از آن ها خیلی میترسیدم. آن ها با من صحبت میکردند اما من زبان آن ها را متوجه نمیشدم. فقط از حالات دست و دهن آن ها میفهمیدم که با من صحبت می کنند. طبق آمار و تحقیقاتی که به دست آورده بودم میگفتند که با آدم فضایی ها هرگونه که رفتار کنی به همان شکل تبدیل خواهند شد. این حرف که یادم آمد تصمیم گرفتم که با آن ها صحبت کنم. دو سه روزی که آنجا بودم و با آن ها مانند انسان ها رفتار میکردم. آن ها هم عادت کرده بودند و مثل خودم و انسان های دیگر صحبت میکردند. کمی لهجه داشتند ولی من متوجه حرف های آن ها میشدم. آن ها میگفتند یک انسان چینی پس از برگشتن از مریخ به زمین این بیماری را ایجاد کرده است. من هم به آن ها گفتم که این خبر را شنیده ام. آن ها گفتند زمینی ها این بیماری را به آن ها داده اند. اما من که میگفتم شما آن ها را به زمین منتقل کرده اید. اما آنها زیر بار نمیرفتند. همانطور که گفتم آن ها فقط به اندازه ی تعداد بینی های خود پارچه به دماغشان بسته بودند. من به آن ها ما سک دادم و شیشه های الکل که از آن استفاده کنند. برایشان توضیح دادم که این بیماری از چربی به وجود آمده است. در سطوح صاف به مدت هفتاد و دو ساعت و در لباس به مدت چهار تا پنج ساعت میماند. بیماری ای که به وجود آمده کشنده است و گاهی ممکن است که فقط علائم آن موجود باشد اما به طرز وحشتناکی درد خواهند کشید. موقع بیرون رفتن حتما حتما از ماسک استفاده کنند. الکل حتما همراه آنها باشد تا در صورت نیاز استفاده شود. در مواقع ضروری و خاص به بیرون بروند و حتما دست به دهان و گوش و بینی و ... نزنند چون از این راه ها هم منتقل میشود. همه چیز را برای آن ها توضیح دادم. برای آن ها بسیار جالب بود زیرا تنها از پارچه استفاده میکردند. از روز های بعدی وقتی به بیرون میرفتند و بعد به خانه هایشان می آمدند دستهایشان را میشستند و خیلی رعایت میکردند. روز های بسیاری گذشت تا توانستیم با آزمایش های مختلف و سختی های بسیار واکسنی برای رفع این بیماری بسازیم. تمام وقت و شب و روز و وقت و بی وقت در حال فکر و تلاش برای برای ساختن این واکسن بودیم. من با آن ها خداحافظی کردم تا به

زمین برگردم تا همه ی مردم از این بیماری وحشتناک نجات بدهم. وارد سفینه شدم دو ست دا شتم به سیاره های دیگر هم بروم و ببینم که چگونه هستند. اما باخودم گفتم دفعه ی بعد که به مریخ آمدم بقیه سیاره ها هم بررسی خواهم کرد. همین که وارد سفینه شدم احساس کردم در حال قلط خوردن هستم و در یک لحظه خود را کف اتاقم دیدم که صدای زنگ ساعت برای رفتن به مدرسه می آمد و برادرم مرا نگاه میکرد که چرا دوباره از بالای تخت به زمین افتادم و من باز هم غرق خوابی شدم که دیشب مرور کرده بودم و به گونه ای حرص این را میخوردم که چرا در واقعیت این اتفاق نیفتاده...؟

همانطور که غرق این خواب بودم فهمیدم که چون فردی که از زمین به فضا رفته است و چینی بوده و با آدم های فضایی صحبت کرده آدم فضایی ها هم زبان او شده بودند به همین دلیل من متوجه حرف های آن ها نمیشدم.

جستواره علم برای همه